نگاه

بیرامون کتاب «استراتژی‌های توسعه‌ویتنام»

میراث سوسیالیسم

جواد لگزیان: در حالی که در سال ۲۰۲۲ کشورهایی با الگوی اقتصاد نئولیبرال با رکود دست‌وپنجه نرم می‌کردند، رشد تولید ناخالص داخلی کشور ۸۰ میلیون نفری ویتنام از هشت درصد فراتر رفت و صادرات آن با رشد ۱۰۶ درصد به بیش از ۳۷۱ میلیارد دلار رسید. بی‌یئو ماسینا، استاد اقتصاد سیاسی بین‌الملل در دانشگاه نایل در کتاب «استراتژی‌های توسعه ویتنام» به پژوهشی تمام‌عیار در زمینه تجربه ویتنام دست زده است. پژوهشی که نشان می‌دهد ویتنام با تلاش برای حفظ آرمان سوسیالیستی روند گذار از اقتصاد برنامه‌ریزی متمرکز به اقتصادی بازاربنیان را پیش برده و توانسته با بر آمار شاهد باید‌ارماندن دستاوردهای انکارنشدنی از حیث کاهش فقر و خوش‌بین‌ترین مردم نسبت به آینده باشد. در فصل اول کتاب شرایط «گذار» ویتنام با اشاره به بدیع‌بودن نسبی روند اصلاحات در آن بررسی شده است؛ بدیع‌بودن از این نظر که هرچند با نمونه چین شباهت بسیار داشته، مسیر آن با تجربه اروپای شرقی بسیار متفاوت بوده است. در دومین فصل مشخصا بر «ماهیت دوگانه» روند اصلاحات در ویتنام تاکید شده است: از یک‌سو، روند اصلاحات نتیجه تغییر در برنامه‌ریزی درخصوص سیاست‌گذاری با توجه به محدودیت‌های خارجی و داخلی بوده است؛ و از سوی دیگر، بویژه از پایین به بالا بوده که در آن مقام‌های کشور در نهایت مجبور شده‌اند با پذیرش و منطقی‌کردن این تحولات از پایین تا سطح ملی، به تکاپوهای «حصارشکنی» در سطح توده مردم واکنش نشان دهند. در فصل سوم به تبعات بحران اقتصادی منطقه‌ای برای ویتنام پرداخته شده و نشان داده شده که نهادهای مالی بین‌المللی و دانش‌پژوهان ارتدکسی از این بحران برای افزایش نفوذ خود بر روند اصلاحات استفاده کرده‌اند. مطالعه داده‌های تجربی بیانگر این واقعیت است که درست در لحظه‌ای که به نظر می‌رسید اصلاحات نوین نیروی بیشتری اولیه خود را از دست داده است، شاخص‌های مهمی چون جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، با ثبت کاملا آشکار، به طوری نسبتا بی‌درآوردی تفسیر شده‌اند تا ویتنام به سمت اصلاحاتی هم‌سوتر با بازار سوق داده شود. فصل چهارم، نکات اصلی بحث‌انگیز درخصوص اصلاح سیاست‌گذاری را مطالعه می‌کند و نشان می‌دهد که چه‌بسا نهادهای مالی بین‌المللی و مقام‌های ویتنامی، در پس اجماع ظاهری، از دیدگاه‌های متفاوتی پشتیبانی می‌کنند. در فصل پنجم، هنگام ارزیابی اصلاحات نوین به موضوع مهم کارآمدی اصلاحات از حیث کاهش فقر و شکاف‌های اجتماعی توجه می‌شود. فصل ششم، متمرکز است بر مباحث مربوط به حکمرانی و نشان می‌دهد که «دولت‌های توسعه‌گرا» در شرق آسیا به دلیل شرایط سیاسی ویژه به شکل ثابتی بر یک دستورالعمل خاص از هدایتگری دولت متکی شده‌اند. این فصل استدلال می‌کند که قضیه حکمرانی و اصلاحات نهادی ممکن نیست (نباید) از تجزیه‌وتحلیل منافع مرتبط با طبقات و اهداف سیاسی جدا شود؛ برخلاف رویه‌های رایج که حکمرانی را امری فنی در نظر می‌گیرد. در فرازی خواندنی از کتاب «بی‌یئو ماسینا» از عمل‌گرایی و حصارشکنی حزب کمونیست ویتنام به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های مهم روند اصلاحات در ویتنام یاد می‌کند؛ عوامل متعددی ممکن است رفتار مقام‌های مرکزی ویتنام را در پاسخ به فشار از پایین آزاد حصارشکنی تبیین کند. اول، متنوع‌بودن دیدگاه‌ها در رهبری ویتنام که فضا را برای بحث و آزمون ایده‌های التقاطی باز گذاشت. دوم، به‌ویژه در وضعیت جنگی، دستگاه رهبری در مرکز قادر به کنترل کامل فعالیت در بخش‌های مختلف نبود. مقام‌های محلی در انطباق سیاست‌های کشور با اوضاع محل در بازه‌ای اوقات دست بازتری داشتند و گاه این انطباق را به وضعیتی بسیار متفاوت از مشی رسمی عملیاتی می‌کردند. سوم، التقاط‌گرایی و عمل‌گرایی حزب کمونیست ویتنام را می‌توان تدابیر مثبت برآمده از تجربیات تاریخی طولانی تمدن ویتنام تلقی کرد. عمل‌گرایی و مهارت در درس‌آموزی از تجربه‌ها به‌یقین مشخصه اصلی فرایند اصلاحات اقتصادی در شرایط کنونی است. و در آخر، کرایش به سازگاری با فشارهای خارج از دستگاه دولتی و سازمان‌های آن را می‌توان ویژگی کارکردی دولت ویتنام به شمار آورد و بر قدرت آن را به‌مثابه تمهید دولت برای حفظ رابطه‌ای نزدیک با جامعه تعبیر کرد و نه ضعف آن. عمل‌گرایی نشانی از مدعای اصلی کتاب چه ویتنامی‌ها نه‌تنها به آن ادعا داشتند، بلکه به‌عنوان نگرشی مثبت بر آن پای فشرده‌اند. شعوم است که هو نسی من اغلب به طعنه می‌گفت که به نوشتن زیاد نیازی نیست؛ زیرا ماو تسه‌دون هرچه را بدید نوشت. پیش از این نوشته است. ماسینا در ادامه بحث از توجه دولت ویتنام به جهان روستایی می‌گوید: باید مدیریت دولت دولت در شیوه کنار این کشور را تصدیق کرد؛ زیرا در این دوران، هم از تئاتر شوک سیستمی کاست و هم آسیب‌پذیرترین افراد را تحت پوشش حمایتی قرار داد. به‌طور خاص، یکی از ویژگی‌های چشمگیر گذار ویتنام توجه آن به جهان روستایی بوده است. متنوع‌سازی کشاورزی سهم عمده‌ای در کاهش فقر در دهه ۱۹۹۰ داشت؛ دستاوردی که با مطالعه جنگاننده دولت و واهمه‌افزون از مشی رسمی عملیاتی می‌کردند. سوم، حاصل آمده است. در عین حال اصلاحات ویتنام در این حوزه خیلی با اصلاحات چین همانند شد. تلاش برای تقویت نهادهای جمعی، همکاری میان‌بخشی برای رشد فراگیر اجتماعی، یعنی ایجاد چرخه‌ای توانمند و انباشتی از علیت‌های تقویت‌کننده متقابل. بازتاب آموزه کنفوسیوس‌گرای میردال و دیگر پژوهندگانی است که دغدغه آسیب‌پذیری فرایندهای صنعتی‌شدن را در کشورهای در حال توسعه داشته‌اند. مطالعه گزینشی دولت ویتنام نکته دیگری است که ماسینا از آن یاد می‌کند و می‌شود: نگرش ارتدکسی وجود داشت که بانک جهانی نمایندگی‌اش می‌کرد با این دیدگاه حمایت گیرد بود که این کشورها دست‌کاری‌های «ثانی» از مداخلات دولت را از میان برداشته‌اند. با می‌گفت حتی از مداخلات دولت در «دست‌کاری‌ها» استفاده شده تا آجازه داده شود که سازوکار بازار «تعیین‌کننده قیمت»ها باشد. در سوی دیگر این مجادله، دانش‌پژوهان «دولت‌گرا» مدعی بودند که این کشورها به دلیل مداخله‌های گزینشی دولت، از جهد حداوت امکانات مالی بانک‌های دولتی به بخش‌های استراتژیک صنعت، به صنعتی‌شدن و رشد بالا دست یافته‌اند. رشد این کشورها نه‌تنها فراغ از نقش سیاسی «بازار آزاد» به دست آمده، بلکه در گرو سیاست‌هایی بوده است که تخصیص منابع را بر اساس تعاریف تعدیب داده و از استراتژی‌های صنعتی بلندمدت پشتیبانی کرده‌اند. با استفاده از تعبیر معروف آلیس آمسدن، این کشورها به این دلیل موفق به پیشرفت شدند که برخلاف خطوط بانک جهانی، «دست بازار را در «تعیین قیمت» نزدند». در نهایت ماسینا تصریح می‌کند ویتنام توانسته است از میراث مثبت به‌جامانده از دوره سوسیالیستی بهره گیرد. این میراث عملی تعیین‌کننده در توانمندسازی‌ساختن بخش وسیع مردم برای بهره‌مندی از فرصت‌های جدیدی بوده است که اصلاحات فراهم می‌آورد. نظام‌های آموزشی و مراقبت‌های بهداشتی نسبتا پیشرفته، بازتوزیع کمابیش برابر زمین و سرمایه‌گذاری‌های کلان در زیرساخت‌های مدرن عناصر پایه‌ای برای موفقیت در کاهش فقر بوده‌اند. اگرچه جالش‌ها از حیث برابری و آسیب‌پذیری همچنان بسیار زیاد است. در عین حال، این کشور با جهش‌آمادی واقع‌بینانه در گریز از فلاکت مزمن‌های سنی ایستا و صعود به سمت تولید محصولاتی با ارزش‌افزوده بالا، وارد فرایند ادغام با اقتصاد جهانی شد.

استراتژی‌های توسعه‌ویتنام
پی‌یئو ماسینا
ترجمه حسین عبداللهی
انتشارات اختران

عصر چریک‌ها: گفت‌وگوی احمد غلامی با بهزاد کریمی

روایتی از چریک‌های شاخه تبریز

آقای کریمی شما از سال ۱۳۴۴ وارد کار سیاسی شدید و سال ۱۳۴۵ وارد دانشگاه فنی تبریز شدید و از همان زمان کار سیاسی را دنبال کردید. در همین ایام دستگیر شدید و بعد از اخراج از دانشگاه فنی برای سربازی به کردستان رفتید. زمانی که در دانشگاه بودید. اعتصاب بزرگ با همین عنوان در دانشگاه فنی رخ داد. شما چطور و از طریق چه کسانی جذب کار سیاسی و چریک‌های فدایی خلق شدید؟ داستان این اعتصاب بزرگ چه بود و چه کسانی در این قضیه شرکت داشتند و آن را رهبری می‌کردند؟

خانواده دور و نزدیک ما با نحله‌های اصلی سیاست در تاریخ معاصر پیوند داشتند. کلا در خانواده ما مسئله مطالعات بود و من هم به‌عنوان یک نوجوان حساس و کنجکاو به این‌گونه مسائل گرایش داشتم. ضمن اینکه برادر بزرگم از فعالان جبهه ملی و در جبهه ملی دوم در فاصله سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۱-۱۳۴۲ بود که من هم تحت تاثیر ایشان و کلا علاقه‌مند به مسائل سیاسی بودم. درباره ماجراهای دانشگاه، من سال ۱۳۴۵ وارد دانشکده فنی تبریز شدم. اردیبهشت سال ۱۳۴۶ اعتصابی در دانشگاه تهران به خاطر لغو شهریه اتفاق افتاد. در امتداد آن واقعه‌ای در دانشکده پزشکی رخ داد که یکی از کارمندان و بیروکرات‌های دانشگاه به یکی از دانشجویان پزشکی توهین کرد که موجب اعتراض شد و سریعا وسعت گرفت و با شعار محوری «لغو شهریه، لغو مالیات بر علم»، تمام دانشگاه بسیج شد و ما وارد اعتصاب بسیار بزرگ شدیم که نه‌تنها از دانشگاه تهران و دانشگاه ما فراتر رفت، بلکه بازتاب بین‌المللی هم پیدا کرد. البته غلو شد که چند نفر کشته شدند، که چنین چیزی نبود. این اعتصاب از اردیبهشت تا شهریورماه به اشکال مختلف دوام داشت؛ تحصن و شعاردهی بود و تعدادی هم دستگیر شدند. جالب است که در آن موقع ضمن اینکه رژیم به سمت دیکتاتوری و اختناق حرکت می‌کرد، گرایشی پیدا شده بود که اعتقاد داشت جنبش دانشگاه‌ها را باید مصادره و به نوعی هدایت کرد. جریانی از کسانی مثل دکتر منتصری، علیخانی و نهاوندی و تیب‌های معروف به «حلقه فرح» شکل گرفته و این مسئله مطرح شده بود که باید با دانشجوها یک مقدار نرم برخورد کرد، والا به مسائل سیاسی کشیده می‌شوند. درنتیجه شاه به دکتر منتصری به‌عنوان معاون دانشگاه تازه‌تاسیس صنعتی به نام آریامهر ماموریت داد که به تبریز برود، بعد هم زندانیان آزاد شدند و ما پیروزی اعتصاب را جشن گرفتیم. حتی هویدا به‌عنوان نخست‌وزیر از تهران آمد و سخنرانی کرد، بعد دکتر منتصری سخنرانی کرد، بعد از او هم نماینده دانشجویان، زنده‌یاد نادر معین‌زاده که به اعتباری رهبر اعتصاب هم بود، سخنرانی کرد، و سال تحصیلی ۱۳۴۷-۱۳۴۶ شروع شد. همین‌جا اشاره کنم که سال ۱۳۴۶ را «سال اعتصاب» نامیده بودیم. سال تحصیلی ۱۳۴۶-۱۳۴۷ «سال دانشجو» شد. دستاوردهای زیادی به دست آورده بودیم. بودجه دانشگاه تبریز بلافاصله دو برابر شد. یک‌سری استادهای جدید استخدام شدند و استادان بوروکرات کنار گذاشته شدند. سلف‌سرویس و فعالیت‌های دانشجویی مثل ورزش، کوه‌نوردی و سینما راه افتاد و دعوت به سخنرانی‌ها در عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی و فلسفی که فضای جالبی بود و این فعالیت‌ها ادامه داشت. اما بعد از مدتی رژیم نتوانست تحمل کند و کشتی‌بان را سیاستی درگیر آمد و سیاست دیگری در پیش گرفتند؛ دکتر منتصری را کنار گذاشتند و منوچهر فصیحی نامی را آوردند که نه‌فقط رئیس دانشگاه بود، بلکه عضو مشخص ساواک هم بود. بعد حدود ۵۱ نفر را دستگیر کردند که من هم به‌عنوان نماینده دانشکده و جزء فعالان دانشگاه و اعتصاب جزءشان بودم. ما به شوخی در تقارن با ۵۳ نفر معروف، اسمش را ۵۳ نفر دانشجو گذاشته بودیم. سه ماه در زندان ساواک بودیم و بعد هم همه ما را به سربازی فرستادند. من برای دوره آموزشی شش ماه به کردستان اعزام شدم. ۱۸ ماه هم در سپاه دانش بودم و بعد برگشتم. این دوران فعالیت دانشجویی بود، ضمن اینکه از سال ۱۳۴۳-۱۳۴۲ مطالعاتی داشتم و در سال آخر دبیرستان فعالیت‌های سیاسی را شروع کرده بودم، اما بیشتر متمرکز بر مطالعه بود. تا اینکه وارد دانشگاه شدم و یکی از فعالان اعتصاب دانشگاه بودم. بعد هم که در ادامه کورد تشکیل دادیم و از دانشجوی فعال صنفی به فعال سیاسی تبدیل شدیم.

به نکته خوبی اشاره کردید. آقای کریمی. تبریز در دوران قبل از انقلاب مرکز فعالیت‌های سیاسی بود. چهره‌های مثل بهزاد کریمی، صمد بهرنگی و ساعدی در تبریز نقش داشتند و فعال بودند. و حتی گویا چریک‌های دیگر هم از پایین به تبریز می‌رفتند و آنجا جلسه‌ای داشتند. آیا گروه مستقل شما با گروهی که تشکیلات فوق‌تری داشت و در مبارزه سیاسی حرفه‌ای‌تر بودند، چگونه برخورد می‌کرد؟

بله. آن زمان تبریز و دانشگاه تبریز به طور ویژه، مرکز فعالیت بسیار کسردهای بود، یا افرادی که بعدا کادرهای جنبش سیاسی، به‌ویژه جنبش مبارزه مسلحانه و فدایان شدند. سازمان چریک‌ها از نظر تشکیلاتی چهار شاخه داشت، که دو شاخه آن در تبریز بود. یکی شاخه دانشگاه تبریز بود که مشخصا با دو اسم احمد مفتاحی، برادر عباس مفتاحی که یکی از سه نفر اصلی چریک‌های فدایی خلق بود و تقی افشانی، افراد اصلی جنبش و شاخه دانشگاه تبریز بودند. اما یک شاخه هم بود که با دانشگاه مرکزیت بود اما جدا بودند که محفل صمد بهرنگی، بهروز دهقانی، کاظم سعادتی، علیرضا نابدل و طیف بسیار کسردهای بود. ما با اینها ارتباط داشتیم، ضمن اینکه خودمان یک گروه مستقل در زمستان سال ۱۳۴۷ تشکیل دادیم. آن موقع دوره گروه‌های هم‌جوار بود، یعنی گروهای مستقل از یکدیگر تشکیل می‌شدند. ضمن اینکه افرادمان در محیط‌های دانشگاهی یا فرهنگی به هم آشنا بودند و ارتباط داشتند و درعین‌حال با پدیده گروه مستقل و مجاور روبه‌رو بودیم. من شخصا با کاظم سعادتی آشنایی داشتم. صمد بهرنگی را هم دیده بودم، اما نه اینکه خیلی در ارتباط بوده باشم. بهروز دهقانی هم را یک بار دیده بودم. افراد مسا در بیوند با ایس افراد بودند.

از نظر من مبارزه مسلحانه به بن‌بست رسیده بود و باید به مبارزه سیاسی توده‌ای انتقال پیدا می‌کرد که سازمان در آستانه انقلاب به این روش خیلی نزدیک شد. اما بعد جنبش انقلابی آمد و آن حمایت اخلاقی-معنوی که اشاره کردم، پایگاه بسیار کسردهای برای چریک‌ها در آستانه انقلاب فراهم کرد.

مانصا مغالی قلبی از همین‌جا بود و با تعداد دیگری هم در ارتباط بودیم. همه اصلی محفل آذربایجان، بچه‌های فارغ‌التحصیل دانش‌سرا بودند که بیشتر در دهات انقلاب تبریز آموزگار بودند و از ۱۳۳۸-۱۳۳۹ متاثر از مبارزات گذشته به‌ویژه فرقه دموکرات بودند و در دو خط مبارزات سیاسی و فرهنگی کار می‌کردند. درعین‌حال در پرورش و دفاع از زبان آذربایجانی فعال بودند. محفل بسیار کسردهای بودند که با هم ارتباط داشتیم. ولی اسفللا گروهی هم داشتیم. دکتر عباسی مقیم تبریز بود، ولی اصل اهل تبریز بود و من به واسطه شوهرخاله‌ام با ایشان آشنایی داشتم. ولی ارتباط و مراودات مشخصی نداشتم. همه این افراد را می‌شناختیم، دکتر ساعدی را برای سخنرانی دعوت کرده بودیم، همچنین جلال الاحمد و هژارخانی را دعوت کردیم و در محافلی که در دانشگاه داشتیم، این ارتباطات برقرار بود که بعدها به شکل فعالیت‌های چریکی و سیاسی کانالیزه شد. یادم هست یک بار به دیدار منتصری رفتیم که رئیس دانشگاه، فدری شریف و مرتجع کتاب «زردهای سرخ» به‌طور ظرف کفت اینجا دانشگاه تبریز نیست، دانشگاه یوزن است. که آن زمان دانشگاه انقلابی در جمهوری چین و مرکز آموزش کادرهای مارکسیست و کمونیست بود.

شما سه دوره به مدت هفت سال در زندان بودید و با بیروزی انقلاب آزاد شدید. در زندان با چهره‌های مهمی ملاقات داشتید و آیا کارهای سیاسی را آنجا هم ادامه دادید؟

از وقتی که وارد دانشگاه شدم، هیچ‌گاه کار و فعالیت‌های سیاسی من، حتی در دوران سربازی یا زندان و خارج از زندان قطع نشد. با اینکه کوهی سیاسی داشتیم، سال ۱۳۴۹ عملا نیمه‌حرفه‌ای بودیم. تابستان سال ۱۳۴۷ به‌عنوان فعال دانشجویی دستگیر شدم. سیاست‌مان هم این بود که از هر کلاس دانشگاه حداقل یک نفر را دستگیر کردند تا به علاقه‌مند به مسائل سیاسی بودم. درباره ماجراهای دانشگاه، من سال ۱۳۴۵ وارد دانشکده فنی تبریز شدم. اردیبهشت سال ۱۳۴۶ اعتصابی در دانشگاه تهران به خاطر لغو شهریه اتفاق افتاد. در امتداد آن واقعه‌ای در دانشکده پزشکی رخ داد که یکی از کارمندان و بیروکرات‌های دانشگاه به یکی از دانشجویان پزشکی توهین کرد که موجب اعتراض شد و سریعا وسعت گرفت و با شعار محوری «لغو شهریه، لغو مالیات بر علم»، تمام دانشگاه بسیج شد و ما وارد اعتصاب بسیار بزرگ شدیم که نه‌تنها از دانشگاه تهران و دانشگاه ما فراتر رفت، بلکه بازتاب بین‌المللی هم پیدا کرد. البته غلو شد که چند نفر کشته شدند، که چنین چیزی نبود. این اعتصاب از اردیبهشت تا شهریورماه به اشکال مختلف دوام داشت؛ تحصن و شعاردهی بود و تعدادی هم دستگیر شدند. جالب است که در آن موقع ضمن اینکه رژیم به سمت دیکتاتوری و اختناق حرکت می‌کرد، گرایشی پیدا شده بود که اعتقاد داشت جنبش دانشگاه‌ها را باید مصادره و به نوعی هدایت کرد. جریانی از کسانی مثل دکتر منتصری، علیخانی و نهاوندی و تیب‌های معروف به «حلقه فرح» شکل گرفته و این مسئله مطرح شده بود که باید با دانشجوها یک مقدار نرم برخورد کرد، والا به مسائل سیاسی کشیده می‌شوند. درنتیجه شاه به دکتر منتصری به‌عنوان معاون دانشگاه تازه‌تاسیس صنعتی به نام آریامهر ماموریت داد که به تبریز برود، بعد هم زندانیان آزاد شدند و ما پیروزی اعتصاب را جشن گرفتیم. حتی هویدا به‌عنوان نخست‌وزیر از تهران آمد و سخنرانی کرد، بعد دکتر منتصری سخنرانی کرد، بعد از او هم نماینده دانشجویان، زنده‌یاد نادر معین‌زاده که به اعتباری رهبر اعتصاب هم بود، سخنرانی کرد، و سال تحصیلی ۱۳۴۷-۱۳۴۶ شروع شد. همین‌جا اشاره کنم که سال ۱۳۴۶ را «سال اعتصاب» نامیده بودیم. سال تحصیلی ۱۳۴۶-۱۳۴۷ «سال دانشجو» شد. دستاوردهای زیادی به دست آورده بودیم. بودجه دانشگاه تبریز بلافاصله دو برابر شد. یک‌سری استادهای جدید استخدام شدند و استادان بوروکرات کنار گذاشته شدند. سلف‌سرویس و فعالیت‌های دانشجویی مثل ورزش، کوه‌نوردی و سینما راه افتاد و دعوت به سخنرانی‌ها در عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی و فلسفی که فضای جالبی بود و این فعالیت‌ها ادامه داشت. اما بعد از مدتی رژیم نتوانست تحمل کند و کشتی‌بان را سیاستی درگیر آمد و سیاست دیگری در پیش گرفتند؛ دکتر منتصری را کنار گذاشتند و منوچهر فصیحی نامی را آوردند که نه‌فقط رئیس دانشگاه بود، بلکه عضو مشخص ساواک هم بود. بعد حدود ۵۱ نفر را دستگیر کردند که من هم به‌عنوان نماینده دانشکده و جزء فعالان دانشگاه و اعتصاب جزءشان بودم. ما به شوخی در تقارن با ۵۳ نفر معروف، اسمش را ۵۳ نفر دانشجو گذاشته بودیم. سه ماه در زندان ساواک بودیم و بعد هم همه ما را به سربازی فرستادند. من برای دوره آموزشی شش ماه به کردستان اعزام شدم. ۱۸ ماه هم در سپاه دانش بودم و بعد برگشتم. این دوران فعالیت دانشجویی بود، ضمن اینکه از سال ۱۳۴۳-۱۳۴۲ مطالعاتی داشتم و در سال آخر دبیرستان فعالیت‌های سیاسی را شروع کرده بودم، اما بیشتر متمرکز بر مطالعه بود. تا اینکه وارد دانشگاه شدم و یکی از فعالان اعتصاب دانشگاه بودم. بعد هم که در ادامه کورد تشکیل دادیم و از دانشجوی فعال صنفی به فعال سیاسی تبدیل شدیم.

به نکته خوبی اشاره کردید. آقای کریمی. تبریز در دوران قبل از انقلاب مرکز فعالیت‌های سیاسی بود. چهره‌های مثل بهزاد کریمی، صمد بهرنگی و ساعدی در تبریز نقش داشتند و فعال بودند. و حتی گویا چریک‌های دیگر هم از پایین به تبریز می‌رفتند و آنجا جلسه‌ای داشتند. آیا گروه مستقل شما با گروهی که تشکیلات فوق‌تری داشت و در مبارزه سیاسی حرفه‌ای‌تر بودند، چگونه برخورد می‌کرد؟

بله. آن زمان تبریز و دانشگاه تبریز به طور ویژه، مرکز فعالیت بسیار کسردهای بود، یا افرادی که بعدا کادرهای جنبش سیاسی، به‌ویژه جنبش مبارزه مسلحانه و فدایان شدند. سازمان چریک‌ها از نظر تشکیلاتی چهار شاخه داشت، که دو شاخه آن در تبریز بود. یکی شاخه دانشگاه تبریز بود که مشخصا با دو اسم احمد مفتاحی، برادر عباس مفتاحی که یکی از سه نفر اصلی چریک‌های فدایی خلق بود و تقی افشانی، افراد اصلی جنبش و شاخه دانشگاه تبریز بودند. اما یک شاخه هم بود که با دانشگاه مرکزیت بود اما جدا بودند که محفل صمد بهرنگی، بهروز دهقانی، کاظم سعادتی، علیرضا نابدل و طیف بسیار کسردهای بود. ما با اینها ارتباط داشتیم، ضمن اینکه خودمان یک گروه مستقل در زمستان سال ۱۳۴۷ تشکیل دادیم. آن موقع دوره گروه‌های هم‌جوار بود، یعنی گروهای مستقل از یکدیگر تشکیل می‌شدند. ضمن اینکه افرادمان در محیط‌های دانشگاهی یا فرهنگی به هم آشنا بودند و ارتباط داشتند و درعین‌حال با پدیده گروه مستقل و مجاور روبه‌رو بودیم. من شخصا با کاظم سعادتی آشنایی داشتم. صمد بهرنگی را هم دیده بودم، اما نه اینکه خیلی در ارتباط بوده باشم. بهروز دهقانی هم را یک بار دیده بودم. افراد مسا در بیوند با ایس افراد بودند.

به موضوع مهمی گذرا اشاره کردید؛ اینکه جنبش چریک‌های فدایی خلق مرکزی شکل می‌گیرد. به بخش سیاهکل اشاره کردید. جنبش چریک‌های فدایی در کل از چه فرایندی عبور می‌کند تا به بلوغ خودش برسد؟

سؤال جالبی است. به نظرم این موضوع باید مدنظر باشد. اگر نگاهی سریع به تاریخ نزدیک به شکل‌گیری جنبش مسلحانه و چریک‌های فدایی داشته باشیم، می‌بینیم که سال ۱۳۳۹ رژیم کودتا (رژیم شاه)، پس از هفت، هشت سال اختناق شدید ناشی از دخالت مستقیم مالی است. از طرف دیگر در آمریکا کنگره سر کار آمده و در دکترین خارجی آمریکا مسئله این است که با کشورهایی مثل ایران چه کنند. این سیاست بسیار مهم زئوپلیتیک داشت؛ در جنوب اتحاد جماهیر شوروی و در تلاقی آسیا و اروپا، وصل‌بودن به آب‌های ترانزیتی نفت در خلیج فارس و... به همین خاطر برای آمریکا مهم بود. در شرایطی که در جهان، انقلاب‌ها و جنبش‌های ضدآبادی‌بخش و اغلب با خصلت چپ و مارکسیستی شکل می‌گیرند و حتی به دستاوردهایی می‌رسند، مسئله آمریکا این است که چطور این جنبش‌ها را خنثی کند. دکترین کندی این بود که باید با یک سری اصلاحات پیش‌دستی کرد و نیروی بالقوه اجتماعی‌ای که از آغاز کند. کندی که بعد از اینهاهر سر کار آمده بود، این تز را در برابر شاه قرار داد. شاه هم بر طبق اصل چهار به‌شدت به آمریکا وابستگی مالی داشت. یک مقاومت بوالیه صورت گرفت، ولی بعد امینی سر کار آمد که از طریق کادر ارتشی‌ها و درخشی‌ها شروع به یک‌سری اصلاحات کرد که در قلبش اصلاحات ارضی بود. بعد از شروع اصلاحات، شاه به این نتیجه می‌رسد که نه‌تنها تمکین کند، بلکه اعلام کند خودم اصلاحات را انجام می‌دهم به شرطی که به دست من باشد. در نتیجه شاه در جهت کسب اقتدار بیشتر، کنترل اصلاحات را در دست می‌گیرد. در این دوره، از سال ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۱ عملا یک مقدار باز شده و فعالیت آزاد هم شود. بعد از اینکه شاه کنترل اصلاحات ارضی را در دست می‌گیرد، پیش‌بینی می‌کند که ما در شرایط انقلابی نیستیم؛ درحالی‌که در تفکر احمدزاده ما درون انقلاب هستیم. منتها کسری‌های انقلاب را از طریق عمل مسلحانه پیشاهنگ تامین خواهیم کرد. بیژن جزنی این نظر را نقد می‌کند و معتقد است ما باید حزب بسازیم و پایگاه حزب هم باید اجتماعی باشد و از این نظر یک پای جنبش باید مبارزات صنفی-سیاسی باشد. به این ترتیب اگر با فرمالیسیون حرف بزنیم، جنبش در فاز سوم این مسیر را طی می‌کند که از «چریک حزب ساز» گذر می‌کند به مبارزه نظامی-سیاسی و از آنجا به مبارزه سیاسی-نظامی می‌رسد؛ یعنی برجستگی با مبارزه سیاسی است و حتی عملیاتی که انجام می‌گیرد، تمادین باید آن وجه را بازتاب بدهد. تا اینکه ما اینکه می‌رسیم. البته در این فاصله ضربات وحشتناکی به سازمان وارد می‌شود و طی هفت سال چهار بار رهبری را از دست می‌دهد. درواقع شیوه مبارزه‌ای که در پیش گرفته بود، شیوه ققنوس‌وار بود؛ اینکه ما بسوزیم تا از سوختن ما جنبش گر بگیرد. در نتیجه تلفات پشت تلفات که طبق آمار ابراهامیان حدود ۳۰۰ نفر از فدائیان کشته می‌شوند و در سال ۱۳۵۰ بعد از ضربانی که وارد می‌شود و هسته اصلی چریک فدایی دستگیر می‌شوند، عجیب است که فقط هفت نفر از کادر زنده می‌مانند. اما چریک نیروی خودش را از گروه‌های هم‌جوار به‌سرعت پر کرد. باز ضربه‌های پشت سر هم وارد شد و بزرگ‌ترین ضربه تیر سال ۱۳۵۵ بود که همید اشرف به‌عنوان رهبر بلامنازع عملی سازمان، به همراه تمام اعضای رهبری کشته می‌شوند.

چرا حمید اشرف به ادغام‌شدن با سازمان مجاهدین نه گفت و بخش جداشده سازمان مجاهدین را نپذیرفت؟

سؤال جالبی است. فدایی و مجاهد در دو شاخه اجتماعی همراه بودند. مبارزه علنی و قانونی که به بن‌بست رسید، این جریان‌ها شکل گرفتند. در سازمان مجاهدین خلق از همان ابتدا یک فکر بود که ما مذهبی هستیم اما مقلد هیچ مجتهدی نیستیم. آقای طالقانی را هم که پدر می‌دانستند نه به‌عنوان مرجع تقلید، بلکه مرجع‌شان خود سازمان بود. به‌ویژه تحت تاثیر الجزایر و الفتح فلسطین بوده و معتقد بودند در جامعه مذهبی ایران پایه اجتماعی باید با مذهب گره بخورد. این در رهبری مجاهدین، حنیف‌نژاد و سعید محسن و بدیع‌زادگان، فکر مرکزی بود. من با موسی خیابانی هم‌کلاس بودم و در زندان کردستان هم سال ۱۳۴۸ با متکین‌فام صحبت داشتیم و اکثر رهبران‌شان را از نزدیک می‌شناختم. همین‌جا اشاره کنم که در جریان تغییر ایدئولوژیک، ماجرای شریف‌واقفی آن‌طور که به‌ویژه بعد از انقلاب از ۱۳۵۷ از او شمایی می‌دهند نبود که گویا یک متعصب مذهبی شدید بود و تقی شهرام هم کمونیست شده بود. دعوای اصلی بر سر این قضیه نبود. حتی شریف‌واقفی این ظرفیت را داشت که می‌گفت درون مجاهدین عده‌ای به مارکسیست رسیده‌اند، اما معتقد بود نباید نام و عنوان خودمان را از دست بدهیم. این قضیه در جامعه ریشه دارد. مجاهدین از ما خیلی کمتر تلفات می‌دادند. چون می‌توانستند پول‌شان را به‌راحتی از تاراز تامین کنند. اما ما هدایی‌ها مجبور به زدن بانک‌ها بودیم. چریک‌ها از جاهای زیادی به آنها کمک مالی می‌شد. ما هدایی‌ها این قضیه را خوب می‌فهمیدیم. هم در زندان و هم در خانه‌های تیمی، حمید اشرف به‌درستی موضوع گرفت که این کار اشتباه است. شما به مارکسیسم رسیده‌اید، بفرمایید سازمان خودتان را علم کنید. مجاهدین طی هفت، هشت سال تاریخ با یک جریان مذهبی مبارز معروف شده و باید همان طور بمانند. واقعیت‌های بعد هم نشان داد که این برخورد تغییر ایدئولوژی داده‌ها بسیار غلط و غیردموکراتیک و زمخت بوده. بنابراین به نظرم یک چیزی از شاه‌کارهای به‌بازار مانده از حمید اشرف که آن موقع حدود ۳۰ سالش هم نشده بود، همان فکر هوشیارانه‌ای بود که بیژن جزنی در زندان داشت و جزوه‌ای نوشت و با این قضیه مخالفت کرد. مسئله اصلی این است که ما می‌فهمیدیم که سازمان در آستانه انقلاب به این روش خیلی نزدیک شد. اما بعد جنبش انقلابی آمد و آن حمایت اخلاقی-معنوی که اشاره کردم، پایگاه بسیار کسردهای برای چریک‌ها در آستانه انقلاب فراهم کرد.

۱.۰ زردهای سرخ»، هانری مارکانت، ترجمه هوشنگ منتصری، نشر عطایی، چاپ اول، اردیبهشت‌ماه ۱۳۴۳.

بهزاد کریمی، فعال سیاسی و از چهره‌های شاخه‌شده شاخه تبریز چریک‌های فدایی خلق، از نیمه دهه ۴۰ کار سیاسی را آغاز کرد. کریمی به واسطه پیوند خانواده دور و نزدیک خود با نحله‌های مختلف سیاسی به مطالعه و تفکر سیاسی علاقه‌مند شد و از آغاز سال‌های دانشگاه به مبارزه دانشجویی و بعد مبارزه چریکی روی آورد. فعالیت‌های سیاسی، او را سه بار راهی زندان کرد که در مجموع هفت سال را در زندان گذراند. کریمی در ایام زندان با چهره‌های برجسته گروه‌های سیاسی مطرح آن دوره آشنا شد. ازجمله با حسن کلشاهی که به زندان تبریز تبعید شده بود و بعدها با

داشتیم. این ارتباطات برقرار بود که بعدها به شکل فعالیت‌های چریکی و سیاسی کانالیزه شد. یادم هست یک بار به دیدار منتصری رفتیم که رئیس دانشگاه، فدری شریف و مرتجع کتاب «زردهای سرخ» به‌طور ظرف کفت اینجا دانشگاه تبریز نیست، دانشگاه یوزن است. که آن زمان دانشگاه انقلابی در جمهوری چین و مرکز آموزش کادرهای مارکسیست و کمونیست بود.

شما سه دوره به مدت هفت سال در زندان بودید و با بیروزی انقلاب آزاد شدید. در زندان با چهره‌های مهمی ملاقات داشتید و آیا کارهای سیاسی را آنجا هم ادامه دادید؟

از وقتی که وارد دانشگ